

آینده نهاد روحانیت

مصاحبه دویچه وله با فاطمه صدیقی، پژوهشگر و استاد علوم سیاسی

وابستگی روحانیان به دستگاه قدرت و ناتوانی آنان در همپیوندی با جنبش اعتراضی موجود در ایران، موضوع آخرین مقاله فاطمه صادقی است. به نظر این استاد علوم سیاسی، مرجعیت و روحانیت مستقل در مسیر مرگی سیاسی قرار گرفته‌اند.

دویچه‌وله: شما از تعبیر منازعه در توصیف موقعیت سیاسی و اجتماعی ایران پس از انتخابات استفاده کرده‌اید. در حالی‌که بسیاری این وضع را به کودتا تشبیه کرده‌اند. دلیل چنین تعبیری این است که هنوز باب نتیجه‌گیری را باز می‌بینید؟

فاطمه صادقی: راستش به نظر من کودتا و منازعه چندان تناقضی با هم ندارند. وضعیت کودتایی نیز وضعیتی منازعه‌آمیز است. من اگر این تعبیر را استفاده کرده‌ام به این معنا نیست که ضرورا باب مصالحه را باز می‌بینم.

در همین مقاله، شرایط کنونی را فراتر از منازعات سیاسی گذشته در ایران خوانده و نوشته‌اید که محدود کردن آن به طبقات یا نخبگان خطاست. می‌خواهید از گذار سیاسی خاصی صحبت کنید؟

بله. تعبیری هست که شرایط کنونی را ناشی از اختلافات طبقات بالا با مطالبات دمکراتیک و آزادیخواهانه در قبال مردم پایین جامعه می‌داند که وضعیت اقتصادی‌شان موجب شده به احمدی‌نژاد رای دهند. من عقیده دارم که منازعه کنونی را نمی‌توان طبقاتی تلقی کرد، زیرا از هر دو گروه در آن حضور دارند.

فاطمه صادقی، پژوهشگر و استاد علوم سیاسی حوزه کار من اقتصادی نیست، اما در حوزه اجتماعی می‌توانم بگویم که بیشتر مردم و به ویژه جنوب شهری‌ها و حاشیه‌نشین‌ها از طرح امنیت اجتماعی یا طرح به اصطلاح جمع‌آوری "اراذل و اوباش" صدمه خوردند. این تعبیر هست که مثلا روستاییان و حاشیه‌ی شهرها به آقای احمدی‌نژاد رای داده‌اند و طبقات بالا به دیگران. اما یافته‌های ما تا آنجا که به جامعه‌شناسی سیاسی ایران در چهار سال گذشته بر می‌گردد، چنین شواهدی به ما نشان نمی‌دهد.

نگاه دیگری به دعوا میان بورژوازی روحانیت با بورژوازی نظامی یا بخش سخت نظام با بخش نرم نظام اشاره می‌کند. اینها درست نیست. در هر دو سوی منازعه، هم روحانی هست و هم نظامی. البته در دوران آقای احمدی‌نژاد، بخش نظامی با خاصه‌خرجی پروار شد اما دعوا فراتراز این‌هاست.

خود شما با دید سرد کارشناسی صحنه را چگونه می‌بینید؟

من با دید سرد کارشناسی احساس می‌کنم که مناقشه اصلی، مطالبات دمکراتیک طبقات مختلف اجتماعی است. منازعه بر سر مطالبات یا تمایلات دمکراتیک در مقابل مطالبات یا تمایلات تمامیت خواهانه است. بعد از انقلاب، بحث آزادی‌های شخصی مسئله‌ای همه طبقات بوده است. حتی طبقات پایین این موضوع برایشان مهم تر است، زیرا اگر کمیته دختر و پسر از طبقه متوسط را دستگیر کند، اینها می‌توانند با دادن رشوه آزاد شوند اما در مورد قشرهای پایین چنین نیست. ما در این انتخابات دیدیم که بسیاری جوانان به هوای نمایندگی این قبیل خواسته‌ها به کاندیداها رای دادند. در آن طرف منازعه صد البته کسانی ایستاده‌اند که منافع مادی و شان اجتماعی‌شان از رهگذریک نظام اقتدارگرا تامین می‌شود.

برویم روی جوهر مقاله‌ی شما. نوشته‌اید مردم می‌پرسند چرا روحانیت در جریان‌های سیاسی دخالت نمی‌کند و تنها به تایید یا انتقاد تلویحی وضع موجود بسنده می‌کند. مگر نه این‌که حرف اول و آخر را کسانی می‌زنند که به استحکامات قدرت تکیه دارند؟

نکته نوشته من همین است! نزدیک شدن بخش زیادی از روحانیت به قدرت، عملاً قدرت استقلال و موضع‌گیری را از او سلب کرده و من از آن به نام مرگ سیاسی روحانیت یاد کرده‌ام. این می‌تواند حیات معنوی روحانیت را به خطر بیندازد که در صد سال گذشته نقش بارزی در تحولات جامعه ما داشته است.

آیا تنها انتخابات اخیر بود که موضوع وابستگی روحانیت و حوزه در مسائل سیاسی را آشکار یا ثابت کرد؟ اساساً همان در هم تنیدگی دین و سیاست نبود که منجر به چنین بحرانی شد؟

کاملاً درست است. این پدیده بود اما بحران فعلی، مهربی بر مرگ سیاسی روحانیت کوبید. در سالهای قبل حضور کمرنگ و پررنگ روحانیت را در تحولات سیاسی شاهد بودیم. مثلاً گروهی از روحانیت در دوم خرداد نقش مهمی داشتند. جذب هر چه بیشتر روحانیت به مرکز قدرت، هم استقلال

آنها را کم کرده و هم نفوذشان در بین مردم را، همین موجب شده که وجوهات پرداختی مردم به روحانیت هم کمتر شود و آنها از نظر معیشتی نیز به حاکمیت وابسته تر شوند. به نظر من روحانیت پس از این بحران، در آینده سیاسی ایران بسیار کمرنگتر حضور خواهد داشت و اساسا اتفاقاتی که افتاد، حیات معنوی روحانیت را نیز به مخاطره انداخت.

شما از مرگ سیاسی روحانیت در حالی صحبت می‌کنید که بالاترین مرجع روحانیت که ولی فقیه باشد، در راس قدرت سیاسی قرار دارد. بهتر نیست تفکیکی در این میان قائل شوید؟

من منظورم مرگ تک تک روحانی‌ها نیست، بلکه مرگ نهاد روحانیت است. این‌که یک روحانی در بالاترین سطح تصمیم‌گیری است، اتفاقا به سلب مشروعیت روحانیت کمک می‌کند. بدنه‌ی جامعه از مدت‌ها پیش به روحانیت بدبین بود. اینک این بدبینی افزایش یافته و باوقایع اخیر از این گروه مشروعیت زدایی شده است. به نظر من، نظم سیاسی ایران در آینده هرچه باشد، جای کمتری برای روحانیت در آن هست.

با این شرایط برای چه اصرار بر نام جمهوری اسلامی ایران است؟

نمی‌دانم. البته بسیاری از دوران جدیدی حرف می‌زنند که می‌توان به آن حکومت اسلامی گفت. من لفظ اسلامی را با احتیاط به کار می‌برم، زیرا واقعا معلوم نیست آنچه می‌گذرد، ربطی به شرع و شریعت داشته باشد. آنچه در حال وقوع است، هم در بسیاری موارد با قانون اساسی مغایرت دارد و هم فراتر از موارد شرعی مورد اتکای مقامات است. به نظر من، نظامی در حال مستقر شدن است که پسوند اسلامی برازنده آن نیست.

با همه‌ی توضیحات، چرا هم مردم تا حدودی چشم امید به مراجع دارند و هم مهندس موسوی دست استمداد به سوی مراجع دراز کرده است؟

این به شرایط موجود بازمی‌گردد که بسیاری دنبال راه مسالمت‌آمیز برای حل آن هستند. مردم دنبال نهادهای قانونی مانند شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس نیستند زیرا به نظر می‌رسد آنها از قبل تصمیم گرفته‌اند به خواست عمومی وقعی نگذارند. اینجاست که مرجعیت و روحانیت پناهگاه امید گروهی از مردم می‌شوند. اما من در مقاله‌ام سعی کرده‌ام بگویم که آنها دیگر صاحب قدرت نیستند و به زوال رسیده‌اند.

مصاحبه‌گر: مهیندخت مصباح

تحریریه: شیرین جزایری